

## موفقیت دنیوی

### نویسنده: نیت شوردن

"واقعاً انتظار این نتیجه را در مورد شخصی که در دوران دبیرستان نظرها در موردش اینطور بود (حتماً موفق می‌شود) نداشتم."

دوست داشتم با این نظر مخالفت کنم، اما برایم ممکن نبود. من هیچ وقت دوست متکی به نفس خودم را اینطور ندیده بودم. اما شکست در رابطه، درست بعد از از دست دادن شغلان این کار را با شما می‌کند. او دیگر دنیا را در مشت خود نداشت و از این موضوع با خبر بود. او حتی نمی‌توانست آنطور تظاهر کند. دلسرد و سرخورده از انبوه انتظارات برآورده نشده، با حیرت این سوال را می‌پرسید: "معنی موفقیت واقعی در زندگی چیست؟"

شاید خودش چنین احساسی نداشت، اما دوست من در آن زمان در موقعیتی بسیار مناسبتر از آن چیزی بود که تصور می‌کرد. چون در همان شرایط از هم پاشیده‌ی زندگی‌اش، خداوند در حال حذف فرضیات نادرست در مورد موفقیت دنیوی بود، و با گذشت زمان او این فرضیات را با عقایدی استوار و محکم از کتاب مقدس در مورد ماهیت موفقیت واقعی جایگزین می‌کرد.

طی چند جلسه که با او داشتم، برایش توضیح دادم که اگر آدم و حوا به دبیرستان می‌رفتند، احتمالاً به آنها هم لوح حتماً در آینده موفق خواهید شد می‌دادند. آنها با دستان خداوند طراحی و ساخته شده بودند، در هیچ چیزی هم کمبودی نداشتند، کاملاً مجهز، با این توانایی که بارور و کثیر بشوند و زمین را پر سازند. (پیدایش ۱: ۲۶-۲۸)، هر دو برای موفق شدن آماده بودند. یک زوج فعال که مقصدشان موفقیت است.

اما همانطور که داستان پیش می‌رود، متوجه می‌شویم که موفقیت را از روی ظاهر نمی‌شود قضاوت کرد، زیرا امکان موفق شدن به معنی وعده‌ای برای موفقیت نیست. در پیدایش باب ۳، آدم و حوا تحت تاثیر تعریف متفاوتی از موفقیت قرار گرفتند، تعریفی که مطمئناً از طرف خداوند نبود، بلکه از طرف شیطان آورده شد. طبق گفته‌ی مار، موفقیت حقیقی در شبیه خدا بودن حاصل نمی‌شود بلکه برای آن باید با خدا برابر بود (آیه ۵).

بعد از سقوط آدم و حوا، طرح اولیه‌ی خداوند برای کار کردن، ثمر آوردن و موفقیت شکل متفاوتی به خود گرفت. انسان به عنوان هدف برای موفق شدن جای خداوند را گرفت. غرور برای رسیدن به موفقیت جایگزین فروتنی گشت و پیشرفت شخصی به جای از خودگذشتگی روشی برای موفقیت شد. و درآمد شخصی به عنوان معیار سنجش موفقیت جای برکات خداوند را گرفت.

برای همین هرگاه به موفقیتی کوچک دست می‌یابیم، خود را جلال می‌دهیم و به خود افتخار می‌کنیم. به جای آنکه شادی روحانی از انجام آن کار در ما ایجاد شود و خدا را صاحب جلال آن دست‌آورد بدانیم، از آن موقعیت به

عنوان فرصتی برای شهرت اسم خود استفاده می‌کنیم. ما توجه را به جای خداوند بر خودمان قرار می‌دهیم زیرا طبیعت ما به جای پرستش خدای حقیقی مایل به بت پرستی شده است.

منظور من از گفتن این موضوع این نیست که موفقیت دنیوی به خودی خود امری گناه‌آلود است. بسیاری از ایمانداران در کتاب مقدس به عنوان افرادی موفق در امور دنیوی شناخته شده‌اند. یوسف دست راست فرعون در مصر بود و خداوند برای نجات بنی‌اسرائیل از قحطی از او استفاده کرد. استر ملکه‌ی امپراطوری فارس همسر اخشورش (خشایار) پادشاه بود و خداوند از او استفاده کرد تا قوم خود را از توطئه‌ی شیرانه‌ی هامان رهایی دهد. دانیال مشاور نبوکدنصر پادشاه بابل بود و او برای آشکار کردن جلال خدا در میان اقوام بیگانه مورد استفاده قرار گرفت. این سه فقط نمونه‌ای از تعداد بسیار زیاد افرادی است که می‌توانیم انتخاب کنیم، اما این موضوع کاملا دیده می‌شود که خداوند فعالانه در کسب موفقیت دنیوی-قدرت، ثروت و مقام توسط قوم خودش عمل می‌کند و موفقیت به دست آمده را برای نیکویی و اهداف الهی خود به کار می‌برد.

پس موفقیت دنیوی به خودی خود گناه‌آلود نیست، و همچنین به‌طور قطع نیکو هم نیست-می‌شود گفت دیگر به‌طور قطع نیکو نیست. موفقیت دنیوی می‌تواند ابزاری برای نیکویی باشد، اما همچنان می‌تواند برای اعمال شیرانه نیز مورد استفاده قرار بگیرد. چه آن تله ثروت و خواهش مقام‌های دنیوی باشد(مرقس ۴: ۱۹)، یا امید بیهوده به بودن از قومی خاص و یا داشتن استعدادی ویژه (اول قرن‌تین ۱: ۲۶-۳۱) یا بت پرستی به شکل پرستش قدرت و مقام(مرقس ۱۰: ۳۵-۴۵)، کتاب مقدس به دفعات نسبت به دام‌های موفقیت دنیوی به ما هشدار می‌دهد. کتاب مقدس می‌داند که این موفقیت‌ها می‌توانند الویت‌ها و رفتار ما را به سمت دنیا تغییر دهند.

آدام اسمیت اقتصاددان قرن هجدهم، این اشتیاق به موفقیت را می‌شناخت. او برای داشتن اقتصادی پر رونق استدلال شناخته شده‌ای داشت، او می‌گفت "ما نباید انسانیت افراد را بلکه خودشیفتگی آنها را هدف قرار دهیم." او درک کرده بود که انگیزه‌ی افراد سقوط کرده برای موفقیت و کامیابی معمولا از طرف قلبی می‌آید که مایل به محبت کردن به خدا و همسایه نیست بلکه قلبی است که متمایل به محبت صرف به خود شخص است.

حالا با گفتن همه‌ی اینها این سوال ایجاد می‌شود: ماهیت حقیقی موفقیت چیست؟

آنطور که من متوجه شده‌ام، به دو طریق مختلف ما می‌توانیم دچار اشتباه شویم. از طرفی چون موفقیت به خودی خود نه موضوعی نیکو و نه شیرانه است و چون می‌تواند هم برای موضوعات خداپسندانه و هم شیرانه استفاده شود، احمقانه به نظر می‌رسد که ماهیت موفقیت را صرفا به عوامل بیرونی ارتباط دهیم. از سویی دیگر چون نشانه‌ی موفقیت برخورداری از ثمرات ظاهری است، محدود کردن موفقیت به عوامل درونی و قلبی نیز می‌تواند ساده‌لوحانه باشد. به جای آن ما باید این دو عامل را در کنار هم قرار دهیم و از تعالیم کتاب مقدس در مورد وفاداری و ثمرآوردن به طور همزمان پیروی کنیم. منظور من چیست؟

گاهی زندگی کردن بر اساس آموزه‌های کتاب مقدس باعث رسیدن به موفقیت دنیوی می‌شود. جاناتان ادواردز در کتاب ماهیت پاکی حقیقی به این موضوع اشاره کرده می‌گوید: خداوند دنیا را چنان خلق کرده که زندگی عادلانه اغلب اجری دنیوی نیز به همراه دارد. معمولا در محل کار آن شخصی که صادق است و کارش را درست انجام می‌دهد ترفیع می‌گیرد. شخصی که در کار سختکوش است اصولا برای آن افزایش حقوق را دریافت می‌کند. همانطور که برای یوسف و استر و دانیال اتفاق افتاد، موفقیت دنیوی غالبا محصول زندگی عادلانه است.

با این حال در مواقعی دیگر داشتن زندگی عادلانه می‌تواند به بهای از دست دادن موفقیت‌های دنیوی باشد. وقتی بر روی راستی می‌ایستید گاهی باعث می‌شود تا ترفیع گرفتن و اضافه شدن حقوق و مزایا را از دست بدهید. وقتی انتخاب شجاعانه‌ی شما این است که در مقابل بی‌عدالتی و ناپاکی ایستادگی کنید، شما حتما و به طور قطع مورد تحقیر قرار خواهید گرفت و ممکن است چند پله از نردبان موفقیت را از دست بدهید و یا حتی بدتر از این. اما این چیزی است که باید انتظارش را داشت. دوباره می‌توان به یوسف و استر و دانیال نگاه کرد. این مقدسین نه فقط به دلیل داشتن وفاداری به خدا موفقیت دنیوی را به نوعی تجربه کردند، بلکه برای همان وفاداری تجربه‌ی از دست دادن موفقیت‌های دنیوی را نیز داشتند. شاید در بعضی موارد بتوانیم بگوییم رسیدن به موفقیت دنیوی ثمره‌ی وفاداری به خدا بوده و در موارد دیگر از دست دادن موفقیت‌های دنیوی بهای وفاداری و سرسپردگی به خدا بوده است.

خوشبختانه موفقیت‌های دنیوی بر قلب آنها تسلط نداشت. آنها چنان متعهد به وفادار بودن به خداوند بودند که دست یافتن و یا از دست دادن موفقیت‌های دنیوی برای آنها مهم نبود، چون هدف زندگی آنها چیز دیگری بود. موفقیت دنیوی مالک قلب آنها نبود. حقیقت این است که بسیاری از ما نمی‌توانیم بدون آن که موفقیت‌های دنیوی بر ما تسلط پیدا کنند به آنها دست بیابیم. به نظر می‌رسد برای برخورد درست با این موضوع به بلوغ روحانی زیادی نیاز هست. ما باید از خداوند بخواهیم که هرگز در این دنیا موفقیتی را که بالاتر از تحمل بلوغ روحانی ماست به ما ندهد. ”زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟“ (مرقس ۸: ۳۶).

خود را متعهد بدانیم تا صرفا در پی آن موفقیتی باشیم که حاصل اطاعت از کلام خداوند بوده و مورد تایید آن باشد. این تعهد یوشع بود. وقتی او در حال آماده کردن قوم بنی‌اسرائیل برای ورود به سرزمین موعود بود تمرکزش بر روی طرح‌های نظامی یا داشتن تسلیحات نبود. بلکه او تمامی قوم را به شناخت و حفظ تمامی احکامی که کلام خدا برای آنها مشخص کرده بود فراخواند. ”آنگاه کامیاب خواهی شد“ (یوشع ۱: ۸).

این سخنان یوشع بسیار شبیه کلمات عیسی مسیح است، وقتی گفت: ”خوراک من آن است که خواهش فرستنده‌ی خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم“ (یوحنا ۴: ۳۴). وفاداری به پدرش، نه دریافت تحسین و تمجید از

طرف مردم-این قلب و ماموریت عیسی مسیح بود. اما بگذارید حقیقت را بیان کنم. از بسیاری جهات این تعهد از دیدگاه دنیوی مقبولیت عیسی را بسیار کم کرد.

در واقع اگر در دبیرستان لوح افتخاری با مضمون "احتمال موفقیت کم است" داده می‌شد، (البته خوشحالم که چنین کاری نمی‌کنند) اما احتمالاً عیسی در ابتدای صف برای دریافت آن لوح قرار داشت. او از مادری بی نام و نشان و خارج از ازدواج به دنیا آمد (لوقا ۱-۲)، و توسط یک نجار ساده به اسم یوسف که اهل ناصره بود به فرزندخواندگی پذیرفته شد و همه می‌دانستند هرگز از ناصره چیزی خوب پیدا نمی‌شود (یوحنا ۱: ۴۶). او را نه صورتی بود و نه جلالی (اشعیا ۵۳: ۲)، او حتی جایی برای سر نهادن نداشت (متی ۸: ۲۰). اگر اینها همه کافی نباشد، او به شرم‌آورترین شکل قابل تصور به عنوان یک جنایتکار محکوم شده و بر صلیب کشته شد (یوحنا ۱۹).

من کاملاً یقین دارم که این ویژگی‌ها در برنامه‌های ده ساله‌ی دنیا برای موفقیت هیچ جایی ندارند. اما نکته اینجاست. موفقیت برای عیسی با معیارهای دنیا اندازه‌گیری و سنجیده نمی‌شد، چون عیسی از این جهان نبود. موفقیت یا شکست او را نمی‌توان با معیارهای این جهان مورد ارزیابی قرار داد، چون طریق زندگی او و ملکوتی که او بنا می‌کند از این جهان نیست. عیسی یگانه منجی این جهان است هرچند خودش مطلع به این جهان نبود.

به این موضوع فکر کنید. اگر آدم و حوا در شهوت مانند خدا شدن دنیا را زیر و رو کردند، آن شخص عیسی بود که دنیا را با "خود را با خدا برابر ندانستن" به نظم آورد. اگر آدم و حوا دنیا را با غرور از شکل اولیه خارج ساختند، آن شخص عیسی بود که "خود را خالی نموده صورت غلام را پذیرفت" تا جهان را به آن شکلی که باید تبدیل کند. اگر آدم و حوا دنیا را با ناطاعتی از حکم خداوند به هم ریختند، آن شخص عیسی بود که "خوبستن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید" و کجی‌ها را راست نمود. (فیلیپیان ۲: ۶-۸).

موفق‌ترین شخص در کل تاریخ از نظر دنیوی و دیدگاه این جهان شخصی شکست خورده بود، اما در نظر خدای پدر او حقیقتاً موفق بود، "از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نام‌ها است، بدو بخشید." (آیه‌ی ۹). صلیب-یهود را لغزش و امت‌ها را جهالت است، اما برای کسانی که نجات یافته‌اند به معنای موفقیت حقیقی است. (اول قرن‌تین ۱: ۱۸، ۲۲-۲۴).

کشیش نیت شوردن، شبان اصلی کلیسای پرزبیتری کورنر استون و استاد جایگزین در دانشکده‌ی نیوکالج فرانکلین واقع در شهر فرانکلین ایالت تنسی است. صفحه‌ی تویتر ایشان @NateShurden می‌باشد.

این مقاله در مجله [تیبیل تاک](#) منتشر شده است.